روزنامه همدلی

روزنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صبح ایران
یکشنبه ۲ آذر ۱۳۹۹_ ۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲_ ۲۲ نوامبر ۲۰۲۰-شماره ۱۵۶۳ ـ سال ششم
۸صفحه ـ قیمت ۲۰۰۰ تومان ـ ضریب کیفی ۶۱۴
t.me/HamdeliNews newspaper.hamdeli@gmail.com hamdelidaily.ir

صاحب امتیاز , مدیر مسئول: ولی‌الله شجاع‌پوریان سردبیر: فضل‌الله یاری
چاپ: چاپ گلریز توزیع: نشر گستر امروز ۰۲۱۶۱۹۳۳۰۰۰
نشانی: تهران- زرتشت غربی - نرسیده به بیمارستان مهر - پلاک ۵۶ - واحد ۲
تلفکس: ۰۲۱۸۸۹۶۴۵۲۳ ـ ۰۲۱۸۸۹۹۴۶۰۸

ناهمدلی

با اجازه نیمای شاعر

دلفین ساحل‌آبادی

با یک دوست درباره حالا! به اصطلاح، درد بی‌درمان کرونا، به قول آن دوست (کره نای چموش هار شده)در حال گفتوگو بودیم که بی‌مقدمه گفت: راستی اگر نیمای نام‌آور، این به راستی پدر شعر نو ایران زنده بود و در همین روزهای کرونایی می‌سرود:«وای برمن/به کجای این شب تیره بیاویزم/قبای ژنده خود را/تا کشم از سینه‌ی پر درد خود بیرون/تیرهای زهر را دلخون/وای برمن...» چه پاسخی می‌توانستیم به آن بزرگ شاعر بدهیم؟ گفتم: راستش پرسش غافلگیر کننده‌ای بود، حالا چرا نیما و قبای ژنده او؟! گفت: همین‌طوری، یهویی یادش افتادم. ضمن این‌که چندی پیش هم زادروز این مرد بزرگ بود(اگه اشتباه نکنم بیست و یکم همین آبان ماه) که لغزید و گذشت و جای خودش رو به آذر داد. گفتم: البته می‌دونم که نیما برای توصیف شرایط اجتماعی خودش، این شعر زیبارو سروده ولی واقعا اگر نیما الان بود و چنین شعری می‌گفت... دوستم خندید و گفت: من یکی به نیمای عزیز می‌گفتم هرجا خواستی قبای ژنده خودت‌رو آویزون کنی، حتما چوب لباسی و بخشی از دیوار و شب رو اسپری کن از شر این ویروس چموش! گفتم: حالا چرا قبا به کار برده نیما؟ گفت: کم‌کم داری اصول دین می‌پرسی، لابد اون موقع هنوز قبا باب بوده، کت و شلوار و ... کمتر رواج داشته! تازه، الان آویزون کردن همان و ربوده شدن همان! (منظورم تو فضای بازه). گفتم: اگه ببرن هم بردن، چون قبل از کرونا دیوار مهربانی باب شده بود. جناب سردبیر با دوستم آشنا نبود و خودشو کنترل کرد و چیزی نگفت اما شکل نگاهش جوری بود که فهمیدم باید سروته مطلب رو به هم بیارم، دوستم هم آروم خداحافظی کرد و رفت.

قطعنامه: کرونا واقعا درد موذی و بد جنسی است و همه ابعاد زندگی حتی در حوزه شعر را تحت تاثیر خودش قرار داده. ولی کور خونده، به قول دوستمون، این کره نای چموش و هار... دیر یا زود سرش رو به سنگ خواهیم کوبید و از آن جز خاطره‌ای تلخ برجای نخواهد ماند.

نکته: شب سمور گذشت، لب تنور هم می‌گذرد و روسیاهی حالا یا به دیگ می‌ماند یا به زغال.

نتیجه گیری اخلاقی: هرچند انسان ناگهان در قرن بیست و یکم توی مخمصه کرونا گیر کرده و دیده ای بابا! چقدر ناشناخته دیگه هست که هنوزشه: به قول آبادانی‌های خونگرم و دوست داشتنی، ولی در هرحال در اشرف محلوقات بودن انسان تردیدی نیست و سرانجام بر این چالش هم غلبه خواهد کرد. (دیر و زود داره ولی سوخت وسوز کمی تا اندکی) دلفین تردید نداره انسان باعلم و دانشش، با تجربه منحصر به فردش در غلبه بر انواع طاعون، از هررنگ و شکلی با هر گستره‌ای از ویرانگری و مرگ غلبه خواهد کرد و روزی انسان با غرور اعلام خواهد کرد اکنون کرونا مرده و دیگر نمی‌تواند تهدیدکننده انسان باشد. تا آن روز فقط رعایت چند چیز ساده: شستن دست‌ها، استفاده از ماسک، رعایت فاصله‌ها، دور بودن از اضطراب، تقویت سلامت، بهداشت و بنیه دفاعی بدن کافی است.

توصیه: خوب دیگه: لازم به گفتن نیست، قبای حالا نو یا کهنه، مدرن یا سنتی، مد یا غیرمد... هر جایی آویزون نکنین، ماسک یادتون نره و کمی بیشتر مراقبت و تاب‌آوری توأم با امیدواری، واکسن‌ها در راهند و کرونا مجبور به ترک صحنه چون بازی‌اش تمام شده است.

تصدقتان: دلفین ساحل‌آبادی.

حاشیه سیاست

یادداشت خبرساز در یک جفت دمپایی

یادداشتی که یک شهروند روس در یک جفت دمپایی روفرشی مارک «نورت فیث» پیدا کرد تبدیل به یکی از جنجالی‌ترین خبرهای سیاسی چند روز اخیر شد. ماجرا از این قرار است که ارسلان گیبادولین اهل سن پترزبورگ که یک جفت دمپایی آنلاین خریده بود موقع پوشیدنشان متوجه یادداشتی شد که به کف یکی از دمپایی‌ها دوخته شده بود. متن یادداشت که به انگلیسی بود او را شوکه کرد و شوق پوشیدن دمپایی‌ها را از سرش پراند. در یادداشت نوشته شده بود: «کمکم کن من در زندان چین هستم. یک اویغور.» اگر چه رسانه‌های معتبر روس این یادداشت را تایید نکرده‌اند اما این سومین بار است که یک اقلیت اویغور مسلمان سعی دارد از طریق محصولات صادراتی چینی خبر ظلم و زندان و تبعیض و شکنجه این اقلیت در چین را به گوش جهانیان برساند. اقلیت مسلمان اویغور در چین زیر فشار دولت این کشور قرار دارند و اغلب با سانسور خبری مواجه می‌شوند و به همین دلیل کمتر فرصت دارند که صدایشان را به بیرون از کشور چین برسانند. مجامع جهانی و کشورهای مسلمان هم بنابه ملاحظاتی به حمایت از آنها نمی‌پردازند. فقط گاهگاهی نهادهای مستقل خبر فشار بر آنها را منتشر می‌کنند. در همین راستا گزارش ۱۸۰نهاد حقوق بشری در ژوییه گذشته نشان می‌دهد که تقریبا در کل صنعت مد کارگران اویغور چین به بیگاری گرفته می‌شوند.

حافظه تاریخی

درگذشت گوهرمراد در غربت

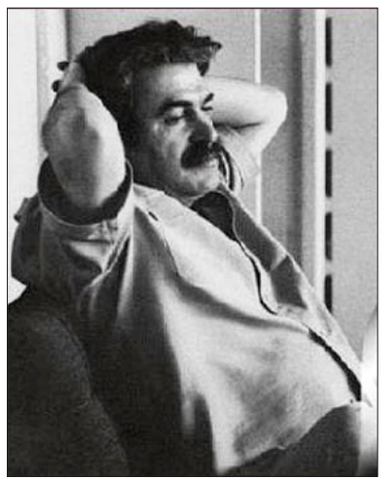

داستان‌نویسی ما بعد از هدایت افق‌های نویی را بر روی خود دید و بعد از آن نویسندگانی مثل غلامحسین ساعدی در این میان سبک و شیوه‌های تازه‌ای را وارد ادبیات داستانی کردند. ساعدی که در ۱۳ دی ۱۳۱۴ در تبریز متولد شد، ابتدا کار خود را با روزنامه‌نگاری آغاز کرد. در نوجوانی به طور هم‌زمان در سه روزنامه فریاد، صعود و جوانان آذربایجان مطلب می‌نوشت. اولین دستگیری و زندان او چند ماه پس از ۲۸مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد. این دستگیری‌ها در زندگی او تا زمانی که در ایران بود، تکرار شد. تحصیلات خود را با درجه دکترای پزشکی، گرایش روان‌پزشکی در تهران به پایان رساند. مطبش در خیابان دلگشا در تهران قرار داشت و او بیشتر اوقات بدون گرفتن حق ویزیت بیماران را معاینه می‌کرد. پربارترین سال‌های عمر ساعدی از سال‌های ۴۳-۴۲ به بعد شروع می‌شود. او برای نوشتن تک‌نگاری‌ها به حوالی تبریز و جنوب بوشهر و جزایر سفر می‌کند. تمام مجموعه داستان‌ها و نمایشنامه‌های درخشان او حاصل این دهه شکوفاست. ساعدی در حین کار پزشکی و ادبی، روزنامه‌نگاری هم کرده است که از آن جمله می‌توان به دوازده شماره «الفبا»، شش شماره در ایران و شش شماره در فرانسه اشاره کرد و نیز «ایرانشهر» که پیش از انقلاب در لندن منتشر می‌شد و ساعدی در انتشار آن با شاملو همکاری داشت. ساعدی با «چوب به‌دست‌های ورزیل»، «بهترین بابای دنیا»، «تک‌نگاری اهل هوا»، «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت»، «پرواربندان»، «دیکته و زاویه» و «آی با کلاه!آی بی‌کلاه»، و چندین نمایشنامه دیگری که نوشت، وارد دنیای تئاتر ایران شد و نمایشنامه‌های او هنوز هم از بهترین نمایشنامه‌هایی هستند که از لحاظ ساختار و گفت و گو به فارسی نوشته شده‌اند. این نویسنده متعهد در سال ۱۳۴۶ به‌همراه جلال آل‌احمد برای مبارزه با سانسور به ملاقات هویدا می‌روند و طرحی ارائه می‌کنند که به نتیجه‌ای نمی‌رسد، ولی خود این حرکت چندی بعد منجر به تشکیل کانون نویسندگان ایران می‌شود. داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس پر کار و فعال کشورمان بعد از انقلاب به پاریس مهاجرت کرد و در دوم آذر ۱۳۶۴ از دنیا رفت و همانجا در قبرستان مشهور «پرلاشز» که هدایت هم در آن مدفون است، به خاک سپرده شد.

داستانک

میهمان ویژه

مهدی شمسایی
نویسنده و کارگردان تئاتر

خانم «ر- ن» بازیگر تئاتر و سینما، صرف نظر از حضور در چند برنامه نازل تلویزیونی و بازی در یکی دو سریال بی‌خاصیت، غنیمتی است در میان این همه سلبریتی بی‌مایه. افکار و دیدگاه‌های پویا و مدرن و نگرش ژرف و زیرلایه‌ای ایشان به موقعیت‌ها و شخصیت‌های نمایشی همواره مورد ستایش بوده است. سال‌ها پیش با همدیگر همکاری موفقی داشتیم در یکی از شرقی‌ترین روستاهای مرز ایران و افغانستان. در پی آن همکاری اگرچه زمانی کوتاه رفاقت حرفه‌ای‌مان ادامه داشت، اما دیگر کار مشترک با او نداشتیم، لذا سال‌ها از ملاقات هم بی‌بهره و از هم بی‌خبر بودیم. چند سال قبل در اثنای اجرای یکی از نمایش‌هایم در تالار وحدت، تصمیم گرفتم او را برای تماشا دعوت کنم. صفحه وی را در فضای مجازی یافتم و پیام دعوت خود را ارسال کردم. یک روز بعد پاسخ آمد که با کمال میل دعوت را می‌پذیرد و پنجشنبه شب به تالار خواهد آمد. یک شب قبل از اجرا برای رزرو بلیت، بار دیگر پیام دادم و تعداد نفرات همراه وی را پرسیدم. پاسخ آمد سه نفر و قرار شد نیم ساعت قبل از شروع اجرا به گیشه مراجعه کند. در روز موعود سه بلیت میهمان ویژه توسط دستیارم تحویل گیشه شد. ساعتی بعد پشت صحنه به رتق و فتق امور قبل از اجرا مشغول بودم که بر روی صفحه‌ام از سوی خانم «ر-ن» پیام آمد و ضمن تشکر اعلام کرد بلیت‌ها را از گیشه دریافت کرده است. آن شب طبقه همکف و سه بالکن تالار وحدت مملو از تماشاچی بود. وقتی اجرا به اتمام رسید در میان تشویق حضار به صحنه آمدم و ضمن این‌که اجرای آن شب را مطابق رسمی دیرین به خانم «ر-ن» تقدیم کردم، در خصوص ذهن و اندیشه و شخصیت مقبول وی چند کلامی سخن گفتم و اعلام کردم او هم اکنون در میان ما و در سالن است. تماشاچی ناگهان از جای برخاست و با هورا و فریاد صدایش به آسمان رفت. از ایشان خواستم به روی صحنه بیاید و با طرفدارانش گپی کوتاه بگوید. اما...اما هرچه منتظر ماندم و این‌سو و آن‌سو نگریستم وی در میان تماشاچیان نبود. گیج و منگ شدم. رنگ صورتم چون گچ سفید شد. نمی‌دانستم به تماشاچی چه بگویم.

خلاصه آن شب شرمنده و دلخور تالار را به سوی خانه ترک کردم بی‌آنکه بدانم موضوع چیست. همچنان که در راه خانه غرق افکار به‌هم ریخته خود بودم، بر صفحه موبایلم از سوی خانم «ر-ن» پیامی با این مضمون ثبت شد: «من مملی هستم. طرفدار خانم «ر-ن» که پیجی را به نام ایشان راه‌اندازی کرده‌ام. از تماشای مجانی تئاتر شما لذت بردم. می‌بخشید که ضایع شدید.» یاد جمله دوستم کردم که می‌گفت:«آدم زیر چرخ قطار رود ولی ضایع نشود!»

یادداشت

رابطه دموکراسی و آزادی

رحمت‌الله دانا
نویسنده

درباره این دو مقوله نکته نظرهایی وجود دارد که ضمن تفکیک‌پذیریشان می‌خواهم تلاقیِ اهدافشان را بیان کنم. دموکراسی اساساً ریشه در منطق و فلسفه آزادی دارد که اگر در قانون تعریف شفاف و صریح نشوند هر کدام معنای اصیل و هدف خود را در جامعه مدنی از دست می‌دهد. نه آزادی و نه دموکراسی به معنای واقعی و قانونی نمی‌تواند همدیگر را نفی کنند، ولی چنانچه هر کدام از این دو مهم، حقوق و کرامت انسانی حتی یک نفر از افراد جامعه را نفی کند، دیگری(آزادی یا دموکراسی) را نیز نفی حیات می‌کند. اگر دموکراسی بر مبنای اکثریت باشد قابلیت نفی آزادی را دارد، چنانچه آزادی مورد تایید نظر اکثریتِ موافق، باعث نفی آزادی اقلیت نیز می‌شود! اگر دموکراسی بر مبنای اکثریت باشد و دولت به بهانهٔ میزان آرای اکثریت، آزادی اقلیت آرا را نفی کند و نادیده بگیرد، دیگر نمی‌توان دموکراسی را در جامعه مدنی توسعه داد و تقویت کرد. اگر آزادی اکثریتی یا اقلیتی در جامعه مصادره به مطلوب یکی از این دو گروه بشود نمی‌توان جامعه مدنی را با حفظ ارزش آزادی تعریف بر معنا کرد. بنابراین، آزادی و دموکراسی را باید به شکل جداگانه مورد ارزیابی عمیق و عملی قرار داد و خروجی حاصله از هر کدام را تعریف و تدوین کرد. در فضای اکثریت حاکم خطر افتادن در تهدیدها و تحریم‌های سیستم دولت به صورت پوششی و وابستگی رابطان میان مردم و دولت بسیار زیاد است. اگر اکثریت تایید کنند که دموکراسی در تمام حوزه‌های خُرد و کلان جامعه سیاسی و اقتصادی جریان دارد، ولی اقلیتی در تقابل با این اجماع اکثریتی وجود داشته باشد، نتیجهٔ این دموکراسی به استبداد سیاسی و انقلاب‌های بی‌نتیجهٔ توده‌ها منجر می‌شود. اگر آزادی در مجاری قانون نَفَس‌کشان روح خردمندورزی جامعه را زنده نگه ندارد و اگر قانون شأن اجتماعی خود را در برخورد قاطع و تفسیرناپذیر ابراز یا اِعمال نکند، در این جامعه هیچگونه توسعهٔ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی رخ نخواهد داد و دموکراسی یا حاکمیت مردم بی‌معنا و دچار یک خفقان مردم‌نهاد می‌شود. بنابراین، نقطه تلاقی و مشترک بین آزادی و دموکراسی در برخورد و التزام به قانون اساسی و رعایت حقوق تک‌تک شهروندان و پاسداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی به نحو برابر و فارغ از هرگونه تبعض نژادی، قومی و عقیدتی صورت می‌گیرد که ماحصل این تلاقی ساختاری و بنیادین «جامعهٔ مدنی مترقی» است که در این جامعه آزادی اقتصادی با امنیت معیشتی و استقلال نخبگان اقتصادی و همچنین آزادی‌های سیاسی و فرهنگیِ توده را در پرتو التزام تام و تمام به قانونِ لاتفسیر تدوین شده در مجاری مدنی قوای سه‌گانه توسط خود مردم محافظت و پاسداری می‌کند. بنابر تعاریف و گفته‌های فوق، دموکراسی و آزادی در دامان پاک مسئولیت‌های اخلاقی و رعایت قانون برای همگان بدون در نظر گرفتن نگرش اکثریتی است که معنای واقعی خود را پیدا می‌کند. مخرب‌ترین بهانه در دست سیاستمداران طماع و خودشیفته همین نظریهٔ اکثریتی توده‌گیر است که اقلیت آگاه و نخبه را به حاشیهٔ می‌کشانند و آنها را مورد نکوهش مردم قرار می‌دهند که اقلیت قصد ایجاد ناامنی سیاسی و اقتصادی دارند تا مردم تحریک شوند و هرگونه انتقاد و استفاده از آزادی‌های قانونی را برای اقلیت نفی و سرکوب کنند. در نتیجه دموکراسی اگر فلسفه و منشور منطقی و قانونی آزادی باشد این آزادی است که مسئولیت همهٔ افراد جامعه را افزون‌تر و حساس‌تر می‌کند و این فرصتِ مغتنم برای دموکراسی است که با اجرایی کردن قوانینی تمام شهروندان را برابر و با حقوق انسانی و آزادی‌های فردی آشنا و آگاه می‌کند. در غیر این صورت نه دموکراسی معنای حقیقی به خود می‌گیرد و نه آزادی ارزشی در جامعه پیدا می‌کند که بخواهد از دموکراسی دفاع کند و کسی پیدا شود و بخواهد پاسدار آن باشد.

یادداشت

عالم عوام‌فریبی

آرش رازانی
روزنامه‌نگار

چنان‌که هر میوه‌ای محصول فصلی است و ثمره درختی، پدیده‌های سیاسی و اجتماعی هم هر کدام نتیجه ناگزیر دوره‌ای از تحولات سیاسی و تغییرات اجتماعی هستند. برآمدن پوپولیست‌ها یا به عبارتی که بیشتر می‌پسندم«عوام‌فریبان»؛ در ادوار خاصی از حیات سیاسی و اجتماعی یک ملت قابل پیش‌بینی است. شرایطی که غالبا دربرگیرنده جامعه ضعیف، اقتصاد ورشکسته، آینده غیرقابل پیش‌بینی و حاکمیت گرفتار و ناکارآمد است.

غیر از موارد فوق، تحولاتی که جامعه را به این نقطه می‌رساند نیز واجد اهمیت هستند. هنگامی که تاثیر و تأثر عوامل ایجادکننده قدرت و ثروت عمومی به جای هم‌راستایی در جهت منافع و مصالح جمع، صرف نزاع و درگیری و برتری‌جویی می‌شوند این توان ملی است که هر روز فروکاسته می‌شود و گروههای مختلفی از جامعه برای حفظ منافع فردی یا گروهی خود به منافع دیگران دست‌اندازی می‌کنند. در این شرایط، به صورت ناخودآگاه اذهان عمومی حاکمیت ایده‌آل را در مدل لویاتان توماس هابز متصور می‌شود.

هابز در لویاتان می‌گوید: «هدف، غایت یا خواست نهایی آدمیان(که طبعا دوستدار آزادی و تسلط بر دیگران‌اند) از ایجاد محدودیت بر خودشان(که همان زندگی کردن درون دولت است)، دوراندیشی در باره حفظ و حراست خویشتن و تبع آن تأمین زندگی رضایت‌بخش‌تری است. یعنی این‌که هدف آنها رهانیدن خویشتن از همان وضعیت جنگی محنت‌باری است که پیامد ضروری امیال طبیعی آدمیان است؛ در زمانی که قدرتی مشخص و مشهود وجود نداشته باشد تا ایشان را در حال ترس و بیم نگه دارد و به موجب ترس از مجازات، نسبت به اجرای پیمان‌های خویش و قوانین طبیعی ملزم و متعهد کند.»*

به این ترتیب، اذهان مردم در این شرایط چشم انتظار ظهور قدرت برتری است که به اعجاز اژدهای نهفته در چوبدستش، افسون همه مارهایی را که به جان مردمان افتاده‌اند، باطل و روزگار را خوش کند. این انتظار نامعقول و ناممکن، برآمده از همه بن‌بست‌هایی است که پیش‌روی راههای ممکن دیده می‌شود. راههای معقول و ممکن به بن‌بست ختم می‌شوند چون همانگونه که گفته شد تنازع منافع باعث شده است که هر دسته‌ای راه را بر توفیق دسته دیگر ببندد و هیچ کدام از راهها متضمن صلاح عمومی نیستند. حل این ماجرا اما نه به اعجاز، که به هم راستا شدن دسته‌های صاحب قدرت و ثروت در راستای منافع عمومی ممکن می‌شود.

عکس وشرح

محدودیت‌های کرونایی با تصمیم ستاد ملی کرونا، از اول آذرماه به مدت ۲ هفته در تهران اعمال می‌شود. ایرنا

جزئیات‌سعدی

کسی را که پیری در آرد ز پای
چو دستش نگیری نخیزد ز جای
من آنم ز پای اندر افتاده پیر
خدایا به فضل خودم دست گیر
نگویم بزرگی و جاهم ببخش
فروماندگی و گناهم ببخش
تو بینا و ما خائف از یکدگر
که تو پرده‌پوشی و ما پرده در

مشق کلمات

پوزیتیویسم (Positivism):
این کلمه را معمولاً در فارسی به تحقق‌گرایی یا اثبات‌گرایی ترجمه می‌کنند و دراصطلاح بر هر رهیافت، نظریه یا نظام فلسفی اطلاق می‌شود که مبتنی بر این دیدگاه است که چه در علوم اجتماعی و چه در علوم طبیعی تجربه‌های حسی و روش ریاضی و منطقی یگانه سرچشمه تمامی اطلاعات معتبر است و هر نوع تلاش شهودی و درون‌نگر برای دستیابی به دانش را رد می‌کند.

درست‌بنویسیم

تبانی:
به معنای «همدستی پنهان (معمولاً بر ضد شخص ثالث)»، از ساخته‌های فارسی‌زبانان و در لغت عرب نیامده است. اما چون در متون یک قرن اخیر فراوان به کار رفته و در زبان مردم نیز رایج شده است باید استعمال آن را جایز دانست. (کسانی که از استعمال این کلمه پرهیز دارند می‌توانند به جای آن مواضعه بگویند.)
منبع: «غلط ننویسیم» ابوالحسن نجفی

یادداشت

تکیه بر قدمت تاریخ نسخ در دیوان حافظ

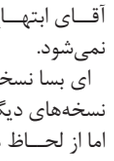

امیراصلان شکوهی
شاعر

این نکته بسیار روشن است که هر چه تاریخ نسخه دیوان حافظ کهن‌تر باشد امکان اصالت و موزونیت آن نسبت به غزل حافظ بیشتر خواهد بود. اما در مورد اعتبار نسخه‌های کهن، آقای دکتر عیوضی در صفحه ۱۵ کتاب «حافظ برتر کدام است» می‌نویسند: «آقای ابتهاج بر اساس مستنداتی و آوردن این بیت و این‌که نمی‌توان گفت بهترین به طور یقین در نسخه‌های کهن‌تر آمده است بیت زیر را انتخاب کرده‌اند». «گشاد کار مشتاقان در آن ابروی دلبند است/خدا را یک نفس بنشین گره بگشا ز پیشانی.» صورت مزبور (ضبط نسخه۸۲۷ است) چهار نسخه دیگر یعنی نسخه‌های۸۲۱و ۸۲۲و ۸۲۳ و ۸۲۵ با اندک تفاوت بیت را به‌صورت زیر آورده‌اند: «امید از بخت می‌دارم که بگشاید کمربندش/
خدا رااِی فلک با من گره بگشا ز پیشانی.»
و افزوده‌اند که چه باید کرد اصل اقدم نُسخ یا اکثر نسخ را بپذیریم و همین صورت را (ضبط چهار نسخه) که بسیار نازل به نظر می‌آید به جای صورت زیبا و ارجمند(ضبط نسخه ۸۲۷) بگذاریم که هر جزء آن مُهر و نشان حافظ دارد- مقدمه ص-۲۲) من نسبت به این نظر آقای دکتر (با اندک تفاوتی) توضیحی نوشته‌ام که اگر توفیقی پیش آید تقدیم عزیزان خواننده خواهم داشت.

این گونه اختلاف‌ها که یکی دو نسخه بر چندین نسخه امتیاز دارند تنها به همین یک مورد که آقای ابتهاج به عنوان شاهد آورده‌اند ختم نمی‌شود.

ای بسا نسخی که از نظر تاریخی ممکن است از نسخه‌های دیگر نسبت به زمان حافظ دورتر باشد، اما از لحاظ محتوی و مفهوم اصیل‌تر و معتبرتر؛ بنابراین در یک چنین موقعیتی معیار سنجش ذوق، حافظه، آشنایی با کد زبان حافظ، آگاهی از پیچ و تاب‌های کلامی خواجه، اِشراف به آیات قرآنی و روایات و احادیث و تاریخ و اساطیر و مواردی از این دست، و اینجاست که به اصلاح شما راست می‌شود؛ (نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود) محک و میزان آشنایی با زبان حافظ و تفکر و جایگاه او در اینجا جلوه خواهد کرد که پشتوانه همه اینها خودباوری برای ورود به میدان است.

به راستی که دل شیر می‌خواهد و سری پرشور. تکیه بر اقدم یا اکثر نسخ اگر تنها دلیل و مستند صورت انتخابی هر محققی در تصحیح دیوان حافظ باشد راه به جایی نمی‌برد که این اندازه تکیه بر امتیاز وجهی بر وجه دیگری از ضبط به دلیل تقدم نسخ مورد استفاده و اصرار بر برتری و صحت آن و همچنین ضبط اکثریت نسخ و تن دادن به نسخه‌ای که مایه دانش کاتب آن بر ما مسلّم نشده هیچ جای باور و قبول ندارد.

ضمن این‌که اگر ما آن قدر تسلیم اکثریت و تقدم نُسَخ هستیم دیگر انتخاب ما محملی ندارد. اگر قرار باشد نسخ متعددی را کنار هم بگذاریم، تنها تاریخ تقدم نسخه‌ای بر سایر نسخ نمی‌تواند ملاک انتخابی احسن و اصلح باشد که در اینگونه موارد زبان رند شیراز همان زبانی است که در محاورات عمومی مردم با آن گفت‌وگو می‌کنند.

اما وقتی حافظ از آن کلمات استفاده می‌کند از آنها معجونی می‌سازد که هر ناباور بی‌ذوقی را دگرگون می‌کند. خواجه خودش هم فهمیده که گفته:«ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ/به قرآنی که اندر سینه داری.»